

مازندران - دیار همیشه بهار ما ،
صد سالگرم و درود ستائیم
بر کوه های سبز و دریا های آبیست
بر باغ های پر عمر آفتابست
بر مردم دلاور آزاده خوی تو
کز هفت خوان میگذشته و پیروز شده اند

آرزو +

مازندران این آدم است که به سوی تو
با کوه با دریا از سفر دور آرزو
از کوه آنگذشتم و از دره های آرزو
اینجا کفچه لاله را بخاشیده برف
رفتم ز سر ماچ کلی بدیدم ات کنم
دیدم ز دست سرفه شقایق نفوس کلفت
دیدم در رفت آ همه رنگین کمان شدند
مرغان بر رقص آمده آواز خوان شدند
دیدم درون جنگل انبوه سایه سار
با شوق عاشقانه غزالان گریختند
در نور ماه ساحل رویایی خزر
دیدم ستاره آ همه روی تو ریختند

رفتم به بگت دست

دیدم که آب ساکت و سرد بر بجزار
تا ز انوی زمان غمخیزت رسیده بود
بر ریخ می گوانه تا آن گلخواران آرزو
رفتم بگوم از نبرد داشت سراغ
دیدم اول لب تازه و حور ان تازه ای
بر قلعه آ همه سران تازه ای

مازندران که خطه خویان عالمی
زیبای جاودانه و شعر محبتی
با ای همه روشنی احاسن ما استم
چون من تو هم ز طایفه سمدان به نامی
اما چگونه ای نوبین باز می شود
خدا بهار بهتری آغاز می شود

مهران همراه ۱۳۵۰
آراد